

## بررسی مقایسه ای تاریخ نگاری فریدون آدمیت و عبد الهادی حائری

محمد پزشکی

منبع :

<http://pezeshki.blogfa.com/post-55.aspx>

### مقدمه

نگارش تاریخ ایران را می‌توان به دو دوره عمده تقسیم کرد: تاریخ نگاری سنتی و تاریخ نگاری جدید. تاریخ نگاری در ایران تا پیش از آشنایی ایرانیان با تمدد غربی یک دوره هزار ساله تاریخ نگاری سنتی را پشت سر گذارد که روند آن یکنواخت نبود. از سده سوم تا هشتم هجری تاریخ نگاری ایران زمین جهش‌های بسیار متریقی داشت: برخی از تاریخ نگاران در واقعه یابی و واقع بینی روش نقد علمی درستی را به کار می‌بردند، برخی از آنان به تجزیه و تحلیل حوادث علاقه مند بودند و با نتیجه‌گیری‌های تاریخی گام درمسیر تعمیم یافته‌های خود و نظریه پردازی گذاردند؛ دسته دیگری از آنان به موضوعات اجتماعی و اقتصادی پرداختند. اما به رغم همه محاسن بالا نقص عمده آن فقدان آگاهی از جریان‌های اصلی تاریخ بود. از سده هشتم هجری به بعد تاریخ نگاری نیز مانند دیگر رشته‌های دانش و فن به پستی گرایید خلاقیت و کنجکاوی علمی مسلمانان سده‌های اولیه اسلام به تدریج به کندی و ایستایی گرایید و برای سده‌هایی دراز، هرگونه گرایش به دانش و آزاد اندیشی سرکوب شد و قشری گری به سکه رایج عصر تبدیل گشت. درواقع این امر خود یکی از مظاهر انحطاط عمومی بود که نظام تمدنی اسلام را به تدریج فرا گرفت. دراین دوران دیگر ازسنجش تاریخی و نقد و ارزشیابی منابع و نتیجه‌گیری‌های تاریخی هیچ خبری نبود؛ حقایق بسیاری از روی مصلحت اندیشی، ترس و ناامنی‌های اجتماعی، و عدم فهم معنای واقعیت‌ها بیان نگشت. این وضعیت تا سده سیزده هجری ادامه یافت. در مقابل این وضعیت، اروپای سده‌های میانه که غرق در جهالت بود رو به پیشرفت نهاد و با پیشرفت در علوم و فنون به تدریج در مسایل اجتماعی نیز گوی سبقت را از مسلمانان ربود به طوری که درآستانه سده سیزده هجری در تاریخ نگاری ایران به تدریج نفوذ کرد و موجب پیدایش جریان تازه‌ای در آن گشت. این جریان جدید هر چند پیشرفتی بسیار کند و نامنظم و منقطع داشت اما موجب ورود جریان تاریخ نگاری ایرانی به دوره جدید آن شد. اما پیش از پرداختن به دوره جدید تاریخ نگاری ایران زمین این نکته را باید متذکر شد که در اوایل قرن سیزده که هنوز روش تاریخ نویسی غربی نفوذی در ایران نکرده بود درمیان ادیبان تاریخ نگار توجهی به اصلاح شیوه تاریخ نگاری پدید آمد. یکی از تاریخ نویسانی که به این مهم توجه نمود میرزا فضل الله متخلص به خاوری است که در مقدمه کتاب تاریخ ذوالقرنین بیان می‌کند

منظور از وقایع نگاری اطلاع خاصه و عامه از اوضاع مملکت است نه مقصود انشاء پردازی و اظهار فضیلت. تاریخ دولت باید مختصر و با سلاست و پر منفعت باشد نه مطول و پر بلاغت و بی خاصیت. تاریخ نگار راهم لازم است که راست گفتاری پیشه کند و از نگارش اقوال کاذبه اندیشه، نه وقایعی از دولت را سهل شمارد و کان لم یکن انگارد، نه تطویلات لا طایل که مورث کدورت و ملالت دل است بر صفحه نگارد؛ و وقایع نگاری را مایه جلب نفع نسازد، و به تعریفی که در خور پایه هر کس نیست نپردازد. فرشته را دیو نخواند و دیو را فرشته نداند. اغراض نفسانی را که لازم ذات حیوانی است به کنار گذارد و به راست

گفتاری و درست نگاری قلم بردارد<sup>[1]</sup>

اما باید دانست که این روند هرگز رویه فراگیر و غالب نگشت و اصولاً نوع زندگی، نوع پرورش، حالت روانی، شیوه تولید و روابط طبقاتی سنتی، حتی به گوینده این سخن نیز اجازه تداوم و بالندگی آن را نمی‌داد. ازاین رو بود که تاریخ نگاری جدید ایران متأثر از جریانات فکری مغرب زمین گشت.

به هر حال، جریان تازه‌ای که از اوایل قرن سیزده در تاریخ نگاری به وجود آمد یکی از مظاهر برخورد ایران با تمدن مغرب زمین بود. زمینه‌های چندی موجب نفوذ فرهنگ اروپایی و از جمله تاریخ نگاری جدید در جامعه ایران گشت که عبارتند از:

- شکست‌های ایران از روسیه و آگاهی از قدرت اروپا که پرسش از راز ترقی مغرب و انحطاط

- ایران را مطرح کرد
- ترجمه آثار تاریخی برخی از مورخان خارجی مانند تاریخ مختصر ایران نوشته مارخام
- کشفیات تاریخی و خواندن سنگ نوشته‌های باستانی که حقایق جدیدی را درباره تاریخ ایران باز نمود
- تاسیس مدرسه دارالفنون که عامل مهمی در آشنایی با تاریخ اروپا گشت
- سفرنامه‌های ماموران ایران به اروپا که بعضا حاوی اطلاعات تاریخی ملل فرنگ بود
- سیاحت نامه‌های اروپاییان و نوشتجات ماموران خارجی که اطلاعات گران بهایی از تاریخ و جغرافیا و احوال محلی ایران را دربردارد
- رمان‌های تاریخی که رشته تازه‌ای از ادبیات تاریخی اروپا را به ما شناساند

مجموع عوامل بالا سه اثر مهم برای تاریخ نگاری جدید ایران داشت

- زمینه معرفت به تاریخ عمومی دنیا را وسعت داد و افق تفکر تاریخی را تا اندازه‌ای گسترش داد
- موجب پیشرفت مفهوم فن تاریخ و سبک تحقیق و نگارش آن و عیب یابی تاریخ نگاری قدیمی گشت
- به پیدایی علاقه جدید و توجه ویژه به تاریخ ایران شد

سید جمال الدین اسدآبادی نخستین کسی است در دنیای جدید اسلامی است که تاریخ اسلام را در قالب واحد تمدن و فرهنگ اسلامی عنوان کرد او شیخ محمد عبده را تشویق کرد بر ترجمه کتاب "گیزو"، مورخ و سیاست مدار فرانسوی که نظرگاه اسدآبادی مقتبس از او بود، تفریظی بنویسد. همو بود که میرزا آقا خان کرمانی را به نگارش تاریخ ایران به سبک جدید ترغیب کرد. میرزا فتحعلی آخوندزاده نیز از نخستین کسانی است که در سال 1279 با نگارش شرحی با عنوان "ایرادات" بر روضه الصفای ناصری، به سنت تاریخ نگاری پیشین نقد زد. به این ترتیب سبکی از تاریخ نگاری در ایران ایجاد شد که بعدها به وسیله ناظم الاسلام کرمانی، احمد کسروی، فریدون آدمیت، عبدالهادی حائری، ماشاءالله آجودانی، عباس ولی، جواد طباطبائی و... هر چند با گرایشات مختلف و گاه متعارض با ییدن گرفت و رشد کرد. در این میان توجه عمده نوشته حاضر بر تاریخ اندیشه ایران است که خود شاخه‌ای از تاریخ نگاری معاصر ایران زمین می‌باشد. کانون توجه مقال حاضر به سبک تاریخ نگاری فریدون آدمیت و عبدالهادی حائری است که در ذیل بدان می‌پردازیم.

#### 1. ویژگی‌های تاریخ نگاری فریدون آدمیت

آدمیت مورخ اندیشه‌های جدید اجتماعی و سیاسی ایران است و مجموع آثار او در واقع بیان این تاریخ می‌باشد. او در هر یک از کتاب‌های خود گوشه‌ای از این تاریخ را روایت کرده است هر چند که در این روایت گری دیدگاهی خاص را پیگیری می‌کند.

##### 1-1. او انگیزه اصلی خود در کاوش تاریخ افکار جدید ایران را دو امر می‌داند:

- فقدان تحقیق علمی در تاریخ نگاری اندیشه در نوشته‌های تاریخی مربوط به مشروطیت (اعم از فارسی و فرنگی) که در ریشه‌های فکری آن جنبش غور کرده باشند
- تجربه جامعه‌های مختلف شرقی در چگونگی اخذ تمدن غربی به ویژه اقتباس بینادهای مدنی آن که به نظر او ارزنده‌ترین مظاهر و متعلقات مدنیت انسانی را می‌سازند. این امر از آن جهت برای آدمیت دارای اهمیت است که نشان دهد در چه شرایط اجتماعی برخی از ملل مشرق زمین در برخورد با تمدن اروپایی به راه ترقی افتادند و بعضی دیگر به بیراهه، و از قافله واماندند.<sup>[2]</sup>

1-2. آدمیت تحقیق در سیر فکرایران را با دو مانع عمده همراه می‌داند. نخست این که منابع اصیل این رشته تاریخ منتشر نشده است از این رو نویسندگان مواد و مصالح لازم را در اختیار ندارند و دوم آن که

برای بیشتر مورخان مسایل تاریخ نگاری جدید و روش علمی آن اساسا مطرح نبوده است [3].

3-1. تکنیک ویژه مطالعه تاریخ اندیشه از نظر آدمیت متأثر از این انگاره است که اندیشه و اندیشه-گرهردو زاده اجتماع هستند ولی به این وجود اندیشمند شخصیت فردی خاص خود را نیز دارد از این رو تنها عامل مادی در نگارش تاریخ اندیشه موثر نمی‌باشد و درپرورش منش مورخ غیر از جامعه عوام دیگری مانند محیط خانوادگی، وضع زندگی، حالت روانی، هوش و استعداد شخصی مورخ نیز موثر می-

باشد. [4] آدمیت براساس انگاره بالا برای تاریخ نگاری جدید ایران سه مرحله ذیل را پیش بینی می‌کند:

\* مرحله نخست بررسی زندگی متفکران با توجه به عوامل موثر در اندیشه‌های آن‌ها که دربالا بیان شد

\* مرحله دوم نقد و تحلیل اندیشه‌ها براساس زمینه فرهنگ اجتماع، سرچشمه اندیشه‌ها، و عناصر سازنده فکری و تحول ذهنی متفکران در گذشت زمان

\* مرحله سوم بررسی تاثیر فکر در اذهان دیگران و در اجتماع به طور کلی [5]

4-1. رسالت مورخ از نظر آدمیت این است که زمینه اندیشه پرور اجتماع را روشن کرده و افکار متفکران را جزء به جزء به دست دهد و تاثیران‌ها را در پیدایی و تکوین ایدئولوژی‌ها بسنجد. مورخ به عقیده او همچنین موظف است که عناصر مختلف ایدئولوژی را تجزیه کرده و نظام واحد آن را عرضه کند. توجه مورخ همه جا باید به روح تاریخ باشد اما کار مورخ در این جا پایان نمی‌یابد زیرا در نظر او چون ایدئولوژی‌ها به مرحله عمل برسند همواره از اصول اولیه خود منحرف شده و تغییرعهده باید رابطه آن اصول و ایدئولوژی‌ها را دربرخورد با اجتماع و سیاست بررسی کرد.

5-1. به عقیده آدمیت نگارش تاریخ و از جمله تاریخ اندیشه به ناچار تحت تاثیر سلیقه‌ها و نظرگاه‌های شخصی مورخ و نیز نوع ارزش گذاری‌های اوست. آدمیت تاریخ نگار را به هنرمند همانند می‌کند و می‌گوید مورخ هنگامی می‌تواند هنرمندانه به کار خود پردازد که خود صاحب اندیشه باشد تا بتواند ارزش اندیشه را درک کند. تاریخ نگار واقعی از نظر او معمار فکراست نه تنها مدرس آن. از این رو تاثیر شخصیت عقلی مورخ در تصنیف خود تا درجه‌ای بی شباهت به تاثیر نویسنده در اثر هنری او نیست و این همسانی از نظر معنایی است که تاریخ نگار به تالیف خود می‌دهد. از سوی دیگر تاریخ نگاری مانند دانش تجربی نیست که دانشمند تجربی به اصلاح و فساد حقایق علمی کاری نداشته باشد. آدمیت می‌گوید حکم در تاریخ نگاری لازم است و در آن حکم گذاری ارزش‌ها دخیلند. مقصود او از ارزش گذاری درباره حقایق تاریخی طبقه بندی حقایق تاریخی به زشت و زیبا، کامیابی و نامرادی، و تفاوت گذاری میان تجارب زشت و زیبا و کامیابی‌ها از غیر آن است. او می‌گوید کار مورخ با آدمیان است و سرگذشت آدمی پر از زشتی‌ها و اندکی زیبایی است آدمیت توجه نکردن به این تجارب متفاوت و نفی ارزش‌ها در تاریخ نگاری را منتهی به نهیلیسم می‌داند که خود سخت از آن گریزان است [6].

6-1. آدمیت هدف خود از تاریخ نگاری اندیشه را سه امر مهم می‌داند:

نخست بازنمایی مقام حقیقی اندیشه‌گران ایران زمین تا زمان مشروطیت و بیان تاثیر هریک در تحولات فکری جدید و تکوین ایدئولوژی نهضت مشروطیت. دومین هدف او از تاریخ نگاری اندیشه ارتقای تاریخ نگاری اندیشه و تکنیک‌های جدید آن در ایران است و سرانجام این که به نوآ موزان بفهماند که در این

سرزمین همواره مردمی هوشمند و آزاده و صاحب اندیشه بلند بوده‌اند [7].

7-1. روش تاریخ نگاری آدمیت تحلیلی و انتقادی است. این دو ویژگی به کرات درسرخنان آدمیت برای شناسایی شیوه تاریخ نگاری او بیان شده‌اند. مراد او از تحلیلی بودن روش تاریخ نگاری در مقدمه کتاب امیرکبیر و ایران به روشنی توضیح داده شده است. او در این زمینه می‌گوید

روش من تحلیلی انتقادی است. در واقعه‌یابی نهایت تقید را دارم که هر قضیه تاریخی را تا اندازه‌ای که مقدور بوده است همه جانبه عرضه بدارم؛ حقیقتی را پوشیده نداشتیم از آن که کتمان حقیقت تاریخ عین تحریف تاریخ است. و مورخی که حقیقتی را دانسته

باشد و نگوید یا ناتمام بگوید راست گفتار نیست، مسئولیت او چندان کمتر از آن نیست که دروغ زنی پیشه کرده باشد. در سرتاسر کتاب سخنی نگفتم که مستند نباشد و سندی ندادم که معتبر نباشد. ولی در تحلیل تاریخ مختارم و استقلال رای دارم، آن جهتی از تفکر تاریخی مرا می‌نماید. معیار داورهای تاریخی ارزش‌هایی است که اعتقاد دارم و با آنها خو گرفته‌ام، ارزش‌هایی که مبنای عقلی دارند نه عاطفی، اما هیچ اصرار ندارم که مورد پذیرش همگان باشد [8]

او در جای دیگر مراد خود از انتقادی بودن تاریخ نگاریش را توضیح می‌دهد و میرزا فتحعلی آخوند زاده را پیشرو واقعی انتقاد از سنت های تاریخ نویسی می‌داند. درباره شخصیت دیگری، میرزا آقا خان کرمانی نیز او را نماینده طغیان علیه سنت‌های تاریخ نویسی و ویران کردن پایه‌های آن می‌شناساند [9]

1-8. آدمیت مجموعه تاریخ نگاری خویش را تاریخ اندیشه‌های جدید سیاسی و اجتماعی می‌داند که در ارتباط با سیاست ترقی خواهی و کارنامه اصلاحات از سال 1275-1297 است. این مجموعه تحقیقی در ریشه‌های فکری نهضت مشروطیت است که به نظر او بخشی از تحول فکری و اجتماعی مشرق زمین در زمان ما است که در همه کشورهای مشرق زمین مورد مطالعه و استقرا واقع شده است. کشورهای که بنیادهای کهن اجتماعی شان در برخورد با فرهنگ و مدنیت غرب تطور یافته است. به نظر او دامنه این گونه مطالعات همچنان گسترش و تنوع می‌یابد و در این عرصه تاریخ نگار و متفکر سیاسی و جامعه شناس همگی در جست و جوی حقایق و یافتن مبانی و علل تحول تاریخی هستند [10]

9-1. فلسفه تاریخ آدمیت، تحول تک خطی تاریخ است. به عقیده او تاریخ جدید آسیا، تاریخ تسلط تمدن جدید مغرب زمین بر فرهنگ کهن مشرق است (خواه آن را عامل سازنده بدانیم یا ویرانگر). در این تاریخ نگاری سخن در شناخت یکی از عظیم ترین پدیده‌های تاریخ است. تاریخ تحول مغرب به عصر جدید که به تعبیری با تحول ذهنی آن آغاز گشت. جهت اصلی آن دانش علمی یقینی و اصلت عقل بود و موضوعش تجسس در قوانین طبیعت و کوشش آدمی در تسخیر طبیعت. به نظر آدمیت غایت این تمدن زندگی نیکو داشتن بود یعنی در تمدن جدید ذهن آدمی در جهت فلسفه عملی تغییر یافت و آن چه به عقل نادانستنی آمد گفت و گویش بیهوده دانسته شد و آن چه عقل آن را نپذیرفت نا پذیرفتنی تلقی گشت و در شمار او هام خوانده شد و هر چه مخل زندگی آدمی شناخته شد نکوهیده. خلاصه این تمدن آن است که آدمیزاد است و زندگی دنیایی او و گام به روشن سرای خرد نهادن و بس. تحول فکری و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و اخلاقی مغرب سربه سر از این انگاره سرچشمه گرفت: افق فکری هیات اجتماع تغییر یافت و فلسفه زندگی تغییر کرد؛ وجهه خاطر انسان نسبت به جهان طبیعت دگرگون شد و دانش علمی در بهبود زندگی به کار بسته آمد؛ ارزش‌های اخلاقی تازه‌ای شناخته گردید و کردار اجتماعی آدمی به بستر نوینی افتاد. [11]

در ایران نیز مانند همه جوامع شرق بدون استثنا، مقدم بر چنان تحول ذهنی کلی، با برخی مظاهر تمدن غربی کم و بیش آشنایی پدید آمد و پدید و به اخذ آنها همت گمارده شد. به عقیده آدمیت این نبود مگر به ضرورت تاریخی، یعنی گرایش به آن جنبه‌های مدنیت بیگانه که صرف زاده نیازمندی آنی بود. در این دوره دانش پیشینیان دست نخورده ماند، هنوز تردیدی در اساس آن چه حکمت نظری و طبیعی و ریاضی خوانده می‌شد و قرن‌ها با آن خو گرفته شده بود، عارض نگشت. چنین انگاشته شد که پیشرفت مغرب تنها در علم طبیعی و صنعت است و پیوستگی میان آن با متعلقات مدنیت جدید تمییز داده نشد. به نظر او اما همین که آشنایی با فرهنگ جدید مغرب رفته رفته بیشتر شد، بر نفوذ مدنیت اروپا افزوده شد و ضرورت طبیعی پذیرش تمدن غربی را الزام آور ساخت و مقدمه تحول ذهنی تازه‌ای پدید آمد. در کل باید به نظر او این دگرگونی ذهنی در دوره تحول مهم تاریخی از عصر اصلاحات میرزا تقی خان امیر کبیر تا عصر سبک جدید سپهسالار به تدریج به وجود آمد. در این دوره نمودهای عینی این تحول آشکار گشت: اعتقاد به علم کلاسیک درهم شکست؛ در قلمرو فلسفه و علم و سیاست مفاهیم جدید غربی شناخته شد، در بطلان نظرات مدرسی و نفی سنت حکومت آشکارا سخن‌ها گفته شد، درهمه جهات نگرش عقلی و تحقیقی صرف به چشم خورد، و به ویژه تاثیر عقاید فلسفی دکارت و قوانین

فیزیکی نیوتن و آرای سیاسی عصر روشنگری و مشرب علمی آگوست کنت و اصول طبیعی داروین خیره کننده بود. به نظر آدمیت سیر تحول مزبور و ماهیت آن به درستی شناخته نشده است و به معنای اجتماعی آن توجه نگردیده، از این رو تاریخ نگاری اندیشه می‌باید از زمینه تحول فکری و فلسفی پدیدآمده بحث کند و همبستگی آن را با تعقل اجتماعی کنکاش نماید. در این سیر باید همه جا به جریان تاریخ متحول توجه کرد و همواره عوامل پیش برنده و بازدارنده آن را شناخت. در این جهت او به این نکته نیز توجه می‌دهد که اندیشه از جهتی پدیده‌های تاریخی است و از جهت دیگر سازنده آن. [12]

10-1. آدمیت به دوره بندی مطلق تاریخ اعتقادی ندارد از این رو سیر تاریخی عمومی‌ای برای کل تاریخ ایران ارایه نمی‌دهد اما در عوض دوره بندی‌ای خاص از دوره جدید تاریخ ایران به دست می‌دهد که به قول خودش مانند هر دوره بندی تاریخی دیگری نسبی و اعتباری است. اما با کنار هم قرار دادن دوره های تاریخی که هر یک با خصوصیات متمایز خود، در مجموع به سیر واحد تحول تاریخ ایران می‌رسد. آدمیت در ارتباط با دوره بندی جدید تاریخ ایران، یعنی دوره بندی تحول ذهنی ایرانی پس از آشنایی با تمدن غرب چارچوب ذیل را ارایه می‌دهد.

1. آغاز اصلاحات یا دوره عباس میرزا
2. اصلاحات عصر میرزا تقی خان امیر کبیر که دوره اصلاحات همه جانبه است
3. دوره برزخ تاریخی که خود به سه دوره فرعی تقسیم می‌شود
  - 1-3. فترت هفت ساله درصداقت اعتمادالدوله نوری (1268 - 1287)
  - 2-3. ترقی خواهی سه ساله (1275 - 1287)
  - 3-3. بحران ده ساله (1278 - 1287)
4. تحرک تجدد خواهی و ترقی طلبی (عصر سپهسالار)
5. تکوین ایدئولوژی مشروطیت

به عقیده آدمیت هریک از این دوره‌ها به چند مرحله تقسیم می‌شود و در پی هر خیزتاریخی مرحله سکون و پس روی بروز می‌کند که حکایت از پیکار دنیوی متقابل اصلاح طلبی و سنت گرایی می‌کند. [13]

آدمیت مجموعه آثار خود را کوششی در جهت ترسیم تاریخ بالا می‌داند. کتاب‌های فکرآزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، اندیشه‌های طالبوف، اندیشه‌های میرزا آقا خان کرمانی، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران آثاری هستند که به بررسی دوره اول می‌پردازند. امیرکبیر و ایران متکفل بررسی دوره دوم است؛ اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار به بررسی دوره سوم و چهارم می‌پردازد، و در نهایت ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران به بررسی دوره پنجم می‌پردازد.

## 2. ویژگی‌های تاریخ نگاری عبد الهادی حائری

عبد الهادی حائری نیز مانند فریدون آدمیت به تاریخ جدید اندیشه ایران علاقه مند است. اما زاویه دید او به این تاریخ با رهیافت آدمیت تفاوت دارد.

1-2. حائری بیان می‌کند که علاقه او به بررسی تاریخ اندیشه معاصر ایران به سال‌های آغازین دهه 1340 خورشیدی برمی‌گردد که نخستین بار با مساله دو رویه بودن تمدن بورژوازی غرب مواجه شد. این دو رویه از نظر حائری عبارتند از: رویه دانش و کارشناسی و رویه استعمارگری این تمدن. او معتقد است که اندیشمندان غربی همواره خواهان نمایش رویه دانش غربی و اخفای رویه استعماری آن هستند در حالی که به عقیده او شناخت کامل و شایسته تاریخ جدید ایران نیازمند شناخت هر دو رویه آن تمدن و درک سنتزشان در عصر جدید ایران است. [14]

2-2. حائری مسلمانان سده‌های نخستین اسلام را مردمانی آگاه و نسبت به دانش‌های ملل دیگر کنجکاو و مشتاق معرفی می‌کند به عقیده او این ویژگی آنان را در زمینه دانش و کارشناسی به کامیابی‌های فراوانی رهنمون کرد. در پرتوی این روحیه مسلمانان از یونانیان، ایرانیان، وهندیان دانش‌های بسیاری آموختند و در این روزگاران به عنوان پیشروان دانش در سراسر جهان شناخته شدند. از این رهگذر

بود که مسلمانان، دانش را به جهان غرب عرضه کردند، اما خلاقیت و کنجکاوی علمی آغازین مسلمانان به تدریج دچار کندی شد و به ایستایی گرایید. به نظر حائری نقطه آغازین این تحول بروز کارزار سنگین میان هواداران آزاداندیشی مانند فیلسوفان و صوفیان از یک سو و دلبستانان قشری‌گری مذهبی از دیگر سو بود. به نظر او سلجوقیان با اتخاذ سیاست همسازگری مسلمانان با تاسیس مدارس نظامیه هرگونه گرایش به دانش‌های گوناگون و آزاداندیشی را سرکوب کردند. به این ترتیب بود که انحطاط تدریجی تاریخی مسلمانان آغاز شد و طی سده‌ها تمام جهان اسلام را فرا گرفت.<sup>[15]</sup>

2-3. حائری معتقد است که دربرابر این وضعیت تمدن غربی به تدریج با اتخاذ دانش از مسلمانان رو به پیشرفت گذارد و با اوج گیری جنبش بورژوازی دراروپا موفق به اکتشافات جدید، پیدایش و گسترش دانش‌های نو، گسترش جامعه شهرنشینی و رشد سرمایه‌داری، فراگیرشدن حوزه فعالیت و نفوذ طبقه نوپای بورژوا در اروپای غربی شد. تمدن غربی علاوه بر پیشرفت‌های علمی و صنعتی و پزشکی، از سده هجده تولید کننده نوشته‌های بیدارگر درزمینه علوم اجتماعی شد که در اصطلاح به عصر روشنگری تعبیر می‌شود. دراین سده بود که نواندیشی در زمینه تاریخ و سیاست و حقوق طبیعی حاصل گشت. اما به نظر حائری توصیف بالا آینه تمام نمای تمدن جدید غرب نیست. او برای ترسیم کامل این تمدن، به تشکیل انجمن‌های فراماسونی و نقش آن‌ها در نمایاندن چهره استعماری این تمدن تاکید دارد. به عقیده حائری دو انقلاب امریکا و فرانسه وسیله‌ای برای تسلط جهانی بورژوازی در سایه شعارهای استقلال و آزادی شد. حائری عامل گسترش تمدن سرمایه داری در جهان را به دو عامل استعمارگری و برده‌داری فرو می‌کاهد و درخصوص تاثیر این دو عامل در جهان اسلام به شواهدی تاریخی اذشمنی دیرینه شرق و غرب و ستیزگری اروپاییان با اسلام اشاره می‌کند. به عقیده او درتاریخ نگاری جدید توجه جدی به مساله برده داری و استواری تمدن غربی بر آن نشده است. از نظر حائری نکته دارای اهمیت آن است که اندیشه‌گران عصر روشنگری اروپا به تنها دربرابر برنام‌های استعماری بورژوازی ایستادگی نکردند بلکه خود نیزمشوق آن بودند. او دراین مورد به افرادی چون مالتوس، تاوونزد، مونتسکیو، دیدرو، دالامبر، ولتر، آدام اسمیت، گیبون، و هگل اشاره می‌کند. به عقیده حائری واژگون جلوه دادن تاریخ در مساله خودکامگی شرق از یک سو، و واژگون نمایی تاریخ درمورد خودکامگی روشنفکری و شیوه برخورد اروپا با جهان اسلام از سوی دیگر مهمترین ویژگی‌های تاریخ نگاری شرق شناسی است.<sup>[16]</sup>

2-4. حائری تاریخ جدید ایران را وابسته به تمدن غرب می‌داند. او معتقد است که جنبش‌های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی در بسیاری از نقاط جهان آغاز گشته بود و ایران با موقعیت جغرافیایی و سیاسی و اقتصادی ویژه خود نمی‌توانست درانزوا بماند. از جمله این تغییرات ایده مشروطه‌خواهی، ملت گرایی، و استقلال جویی بود.<sup>[17]</sup> او با پی‌گیری حوادث تاریخ ایران زمین نشان می‌دهد که به واسطه انحطاط داخلی بشدت نیازمند رویه کارشناسی تمدن غرب بود و این درحالی بود که نسبت به رویه دیگر این تمدن کاملاً رویگردان بودند. ایرانیان از آموختن زبان‌های اروپایی رویگردان بودند و سفرهای ایرانیان درجهت شناخت تمدن اروپایی ناسودمند بود. این ماموران بیشتر شیفته رویه کارشناسی غرب شده و دچار خودباختگی می شدند. غالباً برادشت‌های ایرانیان از برنامه‌های استعماری انگلیس و فرانسه اشتباه بود و نسبت به سیاست‌های استعماری دولت‌های استعمارگر اروپایی در منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند واکنش‌های اشتباهی به وسیله حاکمان صفوی، افشاری، زندی، و قاجاری داده شد. حائری بیان می‌کند که تنها تعداد اندکی از اندیشگران ایرانی به طور درست و کامل توانستند رویه استعماری تمدن غرب را بشناسند. این امر از نظر حائری موجب شد که الزامات نوگرایی به وسیله ایرانیان بدرستی شناخته نشود و گاهی نسبت به پذیرش رویه کارشناسی غرب، و یا طرد رویه استعماری آن تردید شود که نتیجه هر دو امر یکی است: نسبت سنجی اشتباه از خود و تجدد، و هویت یابی نادرست خود در تاریخ جدید ایران.<sup>[18]</sup>

2-5. توجه حائری به مساله دانش و استعمار غرب به معنی آن نیست که او تنها از بعد خارجی به مسایل تاریخی ایران معاصر می‌نگرد. به عنوان نمونه او درکتاب تشیع و مشروطیت عوامل مشروطیت

ایران را در دو دسته علل خارجی و داخلی تقسیم می‌کند. به نظر او از نظر خارجی انقلاب مشروطیت ایران دنباله جنبش‌های گسترده مشروطه خواهی در بسیاری از کشورهای جهان در نیمه دوم سده 19 میلادی است: انگلستان 1867 و 1884، ایتالیا 1870-1859، دانمارک 1864، اتریش و مجارستان 1869، آلمان 1871، فرانسه 1875، ترکیه 1876 و 1908، مصر و هندوستان به دفعات، ژاپون 1889، روسیه 1905، چین 1905-1911. این توالی نشان دهنده پذیرش جریان تک خطی توسعه در جهان معاصر است، انگاره‌ای که مورد پذیرش نظریه مدرنیزاسیون است. اما با وجود این، حائری مشروطه خواهی را همچنان زاینده نیاز درونی جامعه ایرانی نیز می‌داند و علل داخلی این رویداد را مسایلی مانند حکومت استبدادی، فساد کارکنان دولتی، ناخشنودی علما و بازرگانان و بیشتر مردم کشور از پادشاهان قاجار، تهدید منافع طبقه متوسط به خصوص بازرگانان ملی به وسیله امتیازهای بیگانگان را نام می‌برد. به این ترتیب او به نظر می‌رسد به جای تبعیت از نظریه مدرنیزاسیون و پذیرش همه لوازم آن که در مورد آدمیت چنین است، بیشتر پیروی نظر رهبران جنبش بازخیزی اسلامی است که علت العمل همه مصائب معاصر جوامع اسلامی از استبداد داخلی و استعمار خارجی می‌دانند. از این رو حائری برخلاف آدمیت عاملان نوسازی و تحول را نه روشنفکران بلکه علما می‌داند و به خلاف نقش منفی‌ای که آدمیت بدان‌ها نسبت می‌دهد، علما را تنها وسیله اعلام افکار عمومی می‌داند که حتی روشنفکرانی مانند آخوندزاده و سپه‌سالار و مستشارالدوله و مجد الملک و ملک‌خان و دیگران نمی‌توانستند بدون اتکای به علما کاری از پیش ببرند. و درست به دلیل همین اهمیت رهبران مذهبی است که با بروز اختلاف میان‌شان، مشروطیت نیز به تدریج روبه افول می‌رود. حائری در کتاب آزادی‌های سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه‌گران [19] علاوه بر پی‌جویی ریشه‌های خارجی واژه آزادی در غرب و نحوه درک و انتقال آن به وسیله متفکران مسلمان، به ریشه‌یابی این واژه در تاریخ ایران پیش از اسلام می‌پردازد.

### 3. نتیجه‌گیری

با توجه به نکاتی که ذیل مکتب‌نگاری هر یک از دو تاریخ پرداز معاصر ایران زمین، آدمیت و حائری، گفته شد آشکار می‌گردد که نوع تاریخ‌نگاری آدمیت بیشتر متأثر از آموزه‌های مکتب نوسازی است و تعالیم حائری به ویژه با تأکید او بر جنبه‌های استعماری مغرب زمین نسبت به جوامع پیرامونی، متأثر از دیدگاه مکتب وابستگی است البته در مورد حائری برای ارایه کامل سیمای تاریخ‌نگاری او این نکته را باید افزود که دیدگاه حائری علاوه بر این مکتب به مساله داخلی استبداد و شاخه‌های فرعی آن نیز به تبع سید جمال‌الدین اسدآبادی و محمد عبده و عبدالرحمن کواکبی و میرزای نائیبی و دیگر سران نهضت بازخیزی می‌پردازد. به این ترتیب او بیشتر از زاویه دید این بزرگان به تاریخ معاصر جهان اسلام و ایران می‌نگرد تا از دیدگاه مکتب وابستگی. اما تحلیل چرایی این مطلب شاید به عواملی برمی‌گردد که پیش از این آدمیت بدان‌ها اشاره کرده بود، آن‌جا که دلایل انتخاب و ارزش‌گذاری تاریخی را به عواملی مانند شخصیت فردی، محیط خانوادگی، وضع زندگی، حالت روانی، هوش و استعداد شخصی مورخ منتسب می‌کند.

[1]. میرزا فضل‌الله. **مقدمه تاریخ ذوالقرنین**، ج 1، (کتابخانه ملی ایران، شماره 2241)

[2]. فریدون آدمیت. **اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی**. تهران، نشر: پیام، چ 2، 1357، ص 6 و 5.

[3]. همان، ص 6.

[4]. همان

[5]. همان، ص 7.

[6]. همان، ص 8 و 9.

[7] همان، ص 10.

[8] همو. **امیرکبیر و ایران**. تهران، نشر: خوارزمی، چ 4، 1345، ص 6.

[9] همو. **اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی**. ص ص 155 و 156.

[10] همو. **اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار**. تهران، نشر: خوارزمی، 1351، ص 7

[11] همان، ص ص 13 و 14.

[12] همان، ص ص 14 و 15.

[13] همان، ص ص 13 و 14، 17

[14] عبد الهادی حائری. **نخستین رویاروییهای اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب**. تهران، نشر: امیرکبیر، چ 3، 1378، ص ص 9 و 10. همو. **تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق**. تهران، نشر: امیر کبیر، چ 1364، 2، ص سیزده.

[15] همو. **نخستین رویاروییهای اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب**. ص ص 129 و 130.

[16] همان، ص ص 23-126.

[17] همو. **تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق**. ص 15.

[18] همو. **نخستین رویاروییهای اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب**. ص ص 129 به بعد.

[19] عبدالهادی حائری. **آزادی‌های سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه گران**. تهران، نشر: جهاد دانشگاهی مشهد، 1374.